

Manifestations of social-political criticism in contemporary poetry of Iran and Syria (Case study: Mahdi Akhavan-Sales and Mohammad Al Maghout)

Cobra Delphi^۱, Hojatolah GH. Moniri^{*۲}, Mohammad Goudarzi^۳

Abstract

Committed and popular poets consider it their mission to reflect various social problems and issues in the mirror of their poems. These singers have often experienced the suffering and pain caused by war, colonialism, tyranny, suffocation, repression, and a closed political atmosphere, and have written in order to awaken and encourage people. The present research, which was carried out in a descriptive-analytical way, sought to examine the manifestations of socio-political criticism in the poems of Mahdi AkhavanSales (from Iran) and Mohammad Al-Maghout (from Syria) and from this point of view, the similarities and differences expose each of them to the reader's view. What was obtained from the search in brief is that: the poets of this research criticize the political obstruction and the lack of freedom, criticize the imprudence and incompetence of the rulers, criticize the neglect and callousness of the people, criticize the laziness of the fighters, criticize the They have put belligerence etc. on their agenda and reflected on it. The AkhavanSales and Maghout have been trying to free the people from neglect and everyday life by rousing national and ancient feelings, and to make them aware of their past honors, to recover their lost identity and to realize that - in the direction of achieving an ideal society - give life again.

Key words: criticism, socio-political, contemporary poetry, Iran, Syria, Akhavan-Sales, Maghout.

bibliography

A) Book

۱- Akhwan Sales, Mahdi. (۱۳۷۰). Akhir Shahnameh, ۱۰th edition, Tehran: Marwarid.

^۱ PhD Student, Department of Persian Language and Literature, Borujerd Branch, Islamic Azad University, Borujerd, Iran, cobradelphi@gmail.com

^۲ Department of Persian Language and Literature, Borujerd Branch, Islamic Azad University, Borujerd, Iran. (Corresponding Author) hojatolah.ghmoniri@iau.ac.ir

^۳ Department of Theology and Islamic Studies, Borujerd Branch, Islamic Azad University, Borujerd, Iran. Mohammad.goodarzi@iau.ac.ir

- ۲- ----- (۱۳۶۰). From this Avesta, fifth edition, Tehran: Marwarid.
- ۳- ----- (۱۳۶۹). In the small yard of autumn, in the prison of life, he says: But you have to live... Hell is cold, Tehran: Bozorgmehr.
- ۴- ----- (۱۳۳۰). Winter, Tehran: Zaman.
- ۵- Shafie Kodakni, Mohammad Reza. (۱۳۸۷). Periods of Persian poetry, Tehran: Sokhn.
- ۶- Zahirinejad, Hassan. (۲۰۱۶). Examining the effects of sustainability literature in Nizar Qabbani's poetry, master's thesis, supervisor: Abdol Rahim Haqdadi, Birjand: Birjand University.
- ۷- Qabbani, Nizar. (۱۹۸۲). And the words of Tarif al-Ghadb, two volumes, Beirut: Nizar Qabbani's manifestos.
- ۸- Al-Maghout, Muhammad. (۱۹۹۸). Al-Shaariyya Works, Damascus: Al-Madi.
- ۹- ----- (۲۰۰۶). Al-Badawi Al-Ahmar, Damascus: Al-Madi.
- ۱۰- ----- (۲۰۰۷). East of Aden, West of Gharbullah, Damascus: Al-Madi.
- ۱۱- ----- (۱۳۹۳). Badawi Sorkh poust, Tehran: Negah.

B) article

- ۱۲- Arjamandi, Mohammad Hassan. (۲۰۱۷). "Designing a Theory: Literature of Sustainability or Literature of Freedom?", Persian Prose and Prose Stylology, Year ۱۱, Number ۴, Winter, pp. ۳۷۱-۳۸۷.
- ۱۳- Taheri Mahzamini, Najma and Basiri, Mohammadsadegh. (۲۰۱۹). "Examination of the types of poetry of stability in contemporary Iranian literature", Literature of stability, year ۱۲, number ۲۲, spring and summer, pp. ۱۲۳-۱۴۰.
- ۱۴- Qadri, Fatemeh and Zaini, Mehri. (۱۳۸۸). "The social context of the poems of Shamlou and Maghout", comparative literature, first year, first issue, autumn, pp. ۱۰۹-۱۳۱.

فصل‌نامه علمی جستارنامه ادبیات تطبیقی

دوره هشتم، شماره بیست و هشتم، تابستان ۱۴۰۳

جلوه‌های انتقاد اجتماعی - سیاسی در شعر معاصر ایران و سوریه

(مطالعه موردی: مهدی اخوان ثالث و محمد الماغوط)

کبری دلفی^۱، دکتر حجت‌اله غمنیری^۲، دکتر محمد گودرزی^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۰/۲۸؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۰۶

(صص ۱۶۸-۱۹۵)

چکیده

شاعران متعهد و مردمی، این را رسالت خود می‌دانند که مشکلات و مسائل مختلف اجتماعی را در آینه اشعار خویش منعکس نمایند. این سراینده‌گان اغلب خود رنج و درد ناشی از جنگ، استعمار، استبداد، خفقان، سرکوب و فضای بسته سیاسی را تجربه کرده‌اند و در جهت بیداری و ترغیب مردم، دست به قلم برده‌اند. پژوهش پیش‌رو که به روش توصیفی-تحلیلی انجام گرفته، در پی آن بوده است تا جلوه‌هایی از انتقاد اجتماعی - سیاسی در سروده‌های مهدی اخوان ثالث (از ایران) و محمد الماغوط (از سوریه) را بررسی کرده و از این منظر وجوه تشابه و تمایز هر یک را نسبت به موضوع یاد شده در معرض نگاه خواننده قرار دهد. آنچه از جست‌وجوی انجام شده به دست آمد به‌طور اختصار عبارت از آن است که: شاعران این تحقیق، انتقاد از انسداد سیاسی و عدم وجود آزادی، انتقاد از بی‌تدبیری و بی‌کفایتی حاکمان، انتقاد از غفلت‌زدگی و بی‌دردی مردم، انتقاد از سستی مبارزان، انتقاد از جنگ‌طلبی و... را در دستور کار خود قرار داده و بازتاب داده‌اند. اخوان ثالث و ماغوط درصدد آن بوده‌اند تا با برانگیختن احساسات ملی و کهن، نیز، مردم را از غفلت و روزمرگی رهانده و نسبت به افتخارات گذشته‌شان آگاهی داده،

^۱ دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بروجرد، دانشگاه آزاد اسلامی، بروجرد، ایران،

cobradelphi@gmail.com

^۲ گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بروجرد، دانشگاه آزاد اسلامی، بروجرد، ایران، (نویسنده مسئول)،

hojatolah.ghmoniri@iau.ac.ir

^۳ گروه هیات و معارف اسلامی، واحد بروجرد، دانشگاه آزاد اسلامی، بروجرد، ایران،

Mohammad.goodarzi@iau.ac.ir

باشد که هویت از دست‌رفته را بازیافته و بدان - در جهت رسیدن به یک جامعه آرمانی - حیاتی دوباره بخشند.

واژگان کلیدی: انتقاد، اجتماعی - سیاسی، شعر معاصر، ایران، سوریه، اخوان ثالث، ماغوظ.

هرگاه فضای جامعه همراه با خفقان، سرکوب، بیدادگری و... باشد، شاعران مردمی و متعهد آرام نمی‌گیرند و با روش‌های گوناگون به خودکامگی و استبداد ستم‌پیشگان اعتراض می‌کنند. قلم شاعران بسان سلاحی است که صغیرش انتقاد است؛ انتقاد از آنچه حقوق فرودستان و رنجبران را لگدمال می‌کند و بر ددمنشی و ظلم طاغوتیان می‌افزاید. شاعرانی برخاسته از طبقه تهیدست جامعه که آمالشان بیداری توده مردم است و از بی‌دردی خواص و آنان که نانشان در فلاکت بیچارگان رقم می‌خورد، پیوسته گله‌مند هستند. این رسالت اجتماعی، مختص اندیشمندان ملت خاصی نیست و در جای‌جای نقاط جهان قابل مشاهده است. در ایران و جهان عرب هم که در بسیاری از جهات، سرنوشت مردم آن‌ها همانند هم می‌نماید، پیوسته سرایندگان بیدار از ناهنجاری‌ها، بیدادها، ستم حاکمان به‌راحتی نگذشته‌اند و در دفاع از مستضعفان و رنجبران فریاد برآورده و بی‌باکانه داد سخن داده‌اند.

در دوره پهلوی دوم، نه‌تنها اوضاع سیاسی و اجتماعی کشور ایران بهبود نیافت، بلکه وضع کشور از بسیاری از جهات بدتر هم شد. محمدرضا شاه از سال ۱۳۲۵ خ. با در اختیار گرفتن ارتش، کنترل فعالیت‌های اتحادیه‌های کارگری، ممانعت از نفوذ حزب توده، پایان دادن به غائله آذربایجان و در نهایت با سرکوب نهضت ملی در سال ۱۳۳۲ بر اریکه خودکامگی نشست. برانگیخته‌شدن احساسات ناسیونالیستی در دهه سی و قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ و ده‌ها رخداد دیگر سیاسی و اجتماعی، روشنفکران این عصر را بر آن داشت تا به‌گونه‌های متفاوت، اعتراض و عصیان خویش را از جامعه خسته و حکومت سرکوبگر روزگار بیان کنند. اعتراض به تضاد طبقاتی، اعتراض به عدم همبستگی، سرزنش و اعتراض به خود، اعتراض به خفقان و عدم آزادی، اعتراض به ظلم و ستم قدرت‌های استکباری، اعتراض به افراد مزدور، اعتراض به مشکلات اقتصادی و فقر. اشعار کارگری و در پی آن، اشعار چریکی در این دوره رشد قابل توجهی یافت (نک: طاهری ماه‌زمینی و بصیری، ۱۳۹۹: ۱۳۰ و ۱۳۱).

در سوریه نیز که برای سالیان متمادی تحت سلطه استعمار فرانسه قرار داشتند، پیدایش شعر نو سبب توجه بیشتر شاعران نوگرا به وطن‌دوستی، استعمارستیزی، مبارزه با بیداد و دفاع از مردم ستم‌دیده فلسطین و دیگر ملت‌های مظلوم منطقه شد. به‌ویژه حوادث سال

۱۹۶۷م. که به شکست اعراب انجامید، بسیاری از شاعران عرب - من جمله شاعران متعهد سوری - را متأثر کرد. به عنوان مثال، نزار قبّانی در نخستین مجموعه شعر سیاسی اش به نام «هوامش علی دفتر الّکسه»، علت شکست اعراب را بی تفاوتی حاکمان عرب و نقائص اخلاقی آنان معرفی می کند (ظهیری نژاد، ۱۳۹۶: ۵۹). همین سراینده علت گرایش خود به ادبیات پایداری را آزادی و شکوفایی ملت های ستم دیده می داند و بیان می دارد که: «تنها این ملت ها هستند که فکرم را به خود مشغول کرده اند و مرا به تکاپو واداشته اند؛ ملت ها و رخدادهایشان، سرچشمه عاطفه و شعر، فرهنگ و تاریخ من هستند» (قبّانی، ۱۹۸۲: ۱/۵۴). در چنین شرایطی، شاعران روشنفکر و آزادی خواه پا به میدان مبارزه نهادند و کوشیدند مردم را نسبت به وطن دوستی و حفظ ارزش های شهدای راه آزادی ترغیب کنند و جنایات و توطئه های استکبار جهانی و اشغالگران را آشکار سازند.

روشن است که در چنین جوامعی، شاعران زبان به اعتراض می گشایند و انتقادهای اجتماعی - سیاسی به عنوان جانمایه اشعار آنان خودنمایی می کند. بر اساس این مبانی، پژوهش پیش رو در پی آن برآمد تا با واکاوی جلوه های گونه گون از اعتراض و انتقاد در شعر شاعران معاصر ایران و سوریه - با تکیه بر اشعار مهدی اخوان ثالث و محمد الماغوط - و با روش تحلیل محتوا، موارد انتقادی شاعران و سخنوران را احصاء کرده و هم سویی زبان و گفتار آنان را در ترسیم جلوه های یاد شده به رؤیت خواننده برساند. در این راستا، توجه به اهمیت و ضرورت تحقیق و نیز پیشینه آن حائز اهمیت است.

۱-۱- اهمیت و ضرورت تحقیق

آنچه به تحقیق یاد شده اهمیت داده و ضرورت می بخشد: یکی آن است که تطبیق آثار و اندیشه های سخنوران و اندیشمندان از زبان های مختلف می تواند باعث هم دلی و هم سویی ملت ها با یکدیگر شده و قلب آنان را به یکدیگر نزدیک نماید. دیگر آن که آراء و اندیشه های بسیاری از صاحبان فکر و ذوق در میان ملت های گوناگون بسیار به یکدیگر شبیه بوده و بررسی این شباهت ها - و احیاناً تمایزات - رأی و نظر آنان را در معرض داوری خواننده قرار خواهد داد و بالاخره با انتخاب جامعه آماری یا پژوهشی در این تحقیق بخشی از اهداف گفته شده جامعه ظهور و بروز به خود خواهد گرفت.

۱-۲- پیشینه تحقیق

کتاب یا پژوهش مستقلی پیرامون بررسی تطبیقی انتقاد اجتماعی در سروده‌های شاعران موردنظر، با جامعه پژوهشی از مهدی اخوان ثالث از ایران و محمد الماغوط از سوریه، صورت نگرفته است؛ اما پیرامون زمینه اجتماعی و سیاسی در سروده‌های آنان، مقالاتی نوشته شده است؛ از آن جمله‌اند:

قادری، فاطمه و زینی، مه‌ری (۱۳۸۸)، در مقاله «زمینه اجتماعی اشعار شاملو و ماغوط»، ضمن بررسی زمینه‌های مشترک اجتماعی اشعار این دو سراینده، به این نتیجه می‌رسد که عناصر اجتماعی نظیر: آزادی، وطن، انسان، مبارزه با استبداد و ظلم‌ستیزی محور سروده‌های احمد شاملو و محمد الماغوط قرار دارد.

همچنین قادری، فاطمه (۱۳۹۰)، در مقاله «جلوه‌های مقاومت در آثار محمد الماغوط»، مظاهر مقاومت را در سه عنوان دعوت به مبارزه و مقاومت، ماغوط و لبنان و ماغوط و فلسطین ارائه کرده است؛ افزون بر این، کوشیده است حساسیت ماغوط به‌عنوان یک ادیب عرب، نسبت به مسائل جهان عرب و نیز نقش اشعار و کلمات او در بیدارسازی ملت برای حفظ عزت و کرامت خود، نشان داده شود.

رجبی، فرهاد (۱۳۹۰)، در مقاله «دغدغه‌های اجتماعی شعر عبدالوهاب البیاتی و مهدی اخوان ثالث»، تأکید کرده است که چون عبدالوهاب البیاتی و مهدی اخوان ثالث در دو جامعه با شرایط اجتماعی مشابهی زندگی کرده‌اند، پس با توجه به زمینه‌های فکری و عقیدتی مشترک، دارای دیدگاه‌های مشترکی نیز در برخورد با مسائل اجتماعی موجود بوده‌اند. نکته دیگری که در این جستار بدان توجه شده، این است که شعر البیاتی و اخوان ثالث از تجربه‌های تاریخی‌شان نشأت گرفته است؛ در واقع، آن‌گاه که درباره انسان و شیوه رویارویی‌اش با پدیده‌هایی چون: فقر، جهل، نابرابری اجتماعی، استبداد و مبارزه سخن می‌گویند، همواره آن تجربه‌ها را فراروی خود می‌بینند.

پارسا، سید احمد و مرادی، فرشاد (۱۳۹۴) در مقاله «بررسی سمبولیسم اجتماعی در سروده‌های مهدی اخوان ثالث»، کوشیده‌اند تبیین سازند که اخوان ثالث برای بیان رویدادها و انتقال آن به نسل‌های بعدی از نمادهای عمومی و شخصی سود جسته است؛ همچنین بسامد بالای نمادهای شخصی به کار رفته در اشعار او، مبین حس شاعرانه و دغدغه ذهنی شاعر در بیان مسائل اجتماعی است.

مشفق، آرش و دوستی، زهرا (۱۳۹۷) در مقاله «مضامین پایداری در ادب فارسی و عرب با تکیه بر اشعار قیصر امین‌پور و محمد الماغوط» در پی آن بوده‌اند تا دیدگاه‌های قیصر امین‌پور و محمد الماغوط را نسبت به مقوله مضامین پایداری مورد سنجش قرار دهند. این شاعران در سروده‌های خود، مقوله‌هایی اعم از: دعوت به مبارزه، اعتراض، انزجار از وضع موجود، امید رهایی، مقاومت مردم فلسطین، شهادت‌طلبی و مبارزه با دشمن مشترک (آمریکا و اسرائیل) را انعکاس داده‌اند. نویسندگان در پایان نتیجه گرفته‌اند که امین‌پور در پرداخت برخی از مضامین پایداری، از اشعار ماغوط تأثیر پذیرفته است.

۱-۳- روش تحقیق

از آنجایی که گردآوری اطلاعات و مفاهیم در پیوند با این پژوهش، به وسیله فیش و کتاب‌های بنیادی و مرجع انجام گرفته، این تحقیق دارای رسش کتابخانه‌ای است. از سوی دیگر، چون زمینه این پژوهش مباحث توصیفی، تشریحی و تحلیلی است، پس تحقیق پیش‌رو، بر مبنای «روش کتابخانه‌ای و توصیفی - تحلیلی» انجام شده است. این پژوهش در نظر دارد انتقاد اجتماعی را در سروده‌های مهدی اخوان ثالث و محمد الماغوط بررسی کند؛ بنابراین نگارندگان پس از فیش‌برداری‌های لازم بر اساس سیاهه واری، به بررسی و تجزیه و تحلیل داده‌ها پرداخته‌اند.

۲- ادبیات تطبیقی

نزدیک به دو قرن است که از پیدایش ادبیات تطبیقی در جهان دانش و اندیشه می‌گذرد. این دانش در این مدّت، منتقدان موافق و مخالف زیادی را در دامن خود پرورده است. در دانشگاه‌های بسیاری از کشورها، کرسی ادبیات تطبیقی بنیاد نهاده شده است؛ اندیشمندان و صاحب‌نظران از همان آغاز پیدایش و شکل‌گیری این علم برای تعریف و تبیین مفهوم ادبیات تطبیقی وقت و نیروی فراوان صرف کرده‌اند، اما بحث و مجادله در این زمینه هم‌چنان ادامه دارد و هنوز هم مفهوم واحدی از ادبیات تطبیقی که آگاهان و علاقه‌مندان را خرسند کند، به‌دست نیامده است (عباس زیدی، ۱۳۸۸: ۱۱۸)؛ با وجود این، پژوهشگران تعاریف قابل‌قبولی از آن ارائه کرده‌اند؛ از جمله این‌که «ادبیات تطبیقی، بررسی روابط ادبی بین دو یا چند ادبیات ملی است» (ولک و وارن، ۱۳۷۳: ۱۴۲). فرانسوا گویارد نیز بر آن است که ادبیات تطبیقی، تاریخ روابط ادبی بین‌المللی است. پژوهشگر ادبیات تطبیقی، مانند

کسی است که در سرحد قلمرو زبان ملی به کمین می‌نشیند تا تمام دادوستدهای فکری و فرهنگی میان دو یا چند ملت را ثبت و بررسی نماید (گویارد، ۱۹۵۶: ۵). به بیان دیگر، ادبیات تطبیقی، فن‌روشمندی است که به بحث در باب تشابهات، تأثیرات و نزدیک کردن آثار ادبی با هم یا به‌گونه‌های مختلف دانش انسانی در زمان‌ها و مکان‌های مختلف می‌پردازد. فایده این نوع پژوهش ادبی، وصف، فهم و درک هر چه بهتر آثار ادبی است (برونل و همکاران، ۱۹۹۶: ۱۷۲).

هنری رماک، یکی از بزرگ‌ترین تطبیق‌گرایان آمریکایی هم در تعریف ادبیات تطبیقی می‌گوید: «ادبیات تطبیقی یعنی مطالعه ادبیات در فراسوی مرزهای یک کشور و بررسی رابطه ادبیات با دیگر حوزه‌های معرفت بشری مثل هنرها (نقاشی، پیکرتراشی، معماری، موسیقی)، فلسفه، تاریخ، علوم اجتماعی/سیاست، اقتصاد، جامعه‌شناسی و... و علوم و ادیان. خلاصه این که ادبیات تطبیقی یعنی مقایسه ادبیات یک کشور با ادبیات یک یا چند کشور دیگر و هم‌چنین مقایسه ادبیات با دیگر حوزه‌های معرفت بشری» (الخطیب، ۱۹۹۹: ۵۰).

نباید از یاد برد که بررسی ادبیات تطبیقی افزون بر بُعد جهانی آن، در زمینه ملی هم سودمند است. «در زمینه ملی، سبب می‌شود تا با ادبیات بیگانگان آشنا شده و همراه شدن با آن، مایه کاهش تعصب بی‌مورد نسبت به زبان و ادبیات ملی می‌گردد؛ چه بسا تعصب و غرور نابه‌جا به گوشه‌گیری زبان و ادبیات ملی منجر شود و آن را از تأثیر مثبتی که جریان‌های فکری و فرهنگی سودمند در بارورسازی آن دارد، محروم سازد (نک: ندا، ۱۳۸۰: ۱۵).

۳- بحث و بررسی

۳-۱- انتقاد از فضای بسته جامعه و عدم وجود آزادی

انتقاد از خفقان سیاسی و ستایش آزادی و آزادگی، همواره یکی از اصلی‌ترین مؤلفه‌های سروده‌های شاعران متعهد بوده است. شاعران در بدترین شرایط و در میانه خفقان و سرکوب‌های بیدادگران، همواره بن‌مایه آزادی را ستوده‌اند و آزادگی را صفتی برای سخنوران متعهد و مردمی دانسته‌اند. استاد شفیعی‌کدکنی پیرامون ارزش و جایگاه «آزادی» در عصر معاصر نوشته است: «انسان معاصر پیش از آن‌که به خدا بیندیشد، به آزادی

می‌اندیشد و آزادی چیزی است که مفهوم آن در تاریخ زندگی بشر وقتی پیدا شد که بشر اندک اندک خود را یافت... بشر امروز عموماً حالت عاطفی‌ای نسبت به ذات حق ندارد و به جای آن در جستجوی آزادی است، آزادی مطلق» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۱۵۶).

هر اثری که پیرامون آزادی انسان نگاشته یا سروده می‌شود، در گونه‌ی آزادی می‌گنجد. ادبیات آزادی، رمز نمی‌شناسد. هر جا بشری فریاد آزادی‌خواهی برآورد و نگارنده‌ای حماسه‌ی فریاد او را به آهنگ کلمات و معنای جملات بسپارد، یک اثر آزادی‌آفریده شده است. به قدری آزادی و مفهوم آن بر گونه‌هایی چون: ادبیات پایداری، ادبیات جنگ، ادبیات مقاومت، ادبیات انقلاب اسلامی، ادبیات دفاع مقدس و... سایه افکنده و چون خون در رگ‌های آن‌ها جاری شده است که بدون ستون آزادی، خیمه‌ی این گونه‌های ادبی را نمی‌توان برافراشته انگاشت. انسان به‌طور ذاتی با آزادی آشناست و برای آن ارزش و اعتبار قائل است؛ پس به تبع آن، ادبیاتی را که به ستایش آزادی می‌پردازد، می‌شناسد و می‌ستاید (ارجمندی، ۱۳۹۷: ۳۸۴ و ۳۸۵).

مهدی اخوان ثالث برای بیان خفقان و تنگنای سیاسی - اجتماعی، انتقادهایش را با زبانی نمادین همراه می‌سازد. او فضای بسته‌ی پس از کودتای ۱۳۳۲ خ. را با نماد «زمستان و سرما» به مخاطب خویش القا می‌کند:

«وگر دست محبت سوی کس یازی، / به اکراه آورد دست از بغل بیرون که سرما سخت سوزان است. / ... هوا بس ناجوانمردانه سرد است...» (اخوان ثالث، ۱۳۳۵: ۹۷ و ۹۸).

شاعر در سروده «فریاد»، جامعه‌ای را به تصویر می‌کشد که در حال سوختن است؛ آتش بر این خانه تاخته و تار و پود منقش پرده‌ها و فرش‌ها را در بر گرفته است؛ آمال و آرزوهای اهل خانه با آتش بیداد حاکمان زمان می‌سوزد، اما دشمنان بر فراز خانه‌های خود، شاد هستند و خندان نظاره‌گر فغان و زاری اویند:

«خانه‌ام آتش گرفته‌ست، آتشی جانسوز. / هر طرف می‌سوزد این آتش، / پرده‌ها و فرش‌ها را، تارشان با پود. / من به هر سو می‌دوم گریان، / در لهیب آتش پر دود؛ / وز میان خنده‌هایم، تلخ، / و خروش گریه‌ام، ناشاد، / از درون خسته‌ی سوزان، / می‌کنم فریاد، ای فریاد! ای فریاد! // خانه‌ام آتش گرفته‌ست، آتشی بی‌رحم. / هم‌چنان می‌سوزد این آتش، / نقش‌هایی را که من بستم به خون دل، / بر سر و چشم در و دیوار، / در شب رسوای بی‌ساحل... / از فراز بام‌هاشان، شاد، / دشمنانم مودیان خنده‌های فتحشان بر لب، / بر من آتش به‌جان ناظر. /

در پناه این مُشبک شب. / من به هر سو می‌دوم، گریان ازین بیداد. / می‌کنم فریاد، ای فریادا! ای فریادا! (همان: ۷۶-۷۸).

در شعر زیر نیز «باغ بی‌برگی» که دچار خزان شده، نمادی از جامعه خفقان‌زده و سرکوب‌شده ایران است؛ البته شاعر امید چندانی ندارد که «بهار» آزادی بدمد و فردای پیروزی و رهایی از دست جور و ستم ظالمان، از راه برسد: «باغ بی‌برگی / روز و شب تنهاست / با سکوت پاک غمناکش. / ... باغ نومیدان / چشم در راه بهاری نیست» (همان: ۱۵۲ و ۱۵۳).

اخوان در سروده «آواز کَرک» هم هیچ روزنه امید و روشنایی نمی‌بیند و سایه خفقان را بر سر پیکره بی‌جان ایران عصر خویش، به نمایش می‌گذارد: «ره هر پیک و پیغام و خبر بسته‌ست / نه تنها بال و پر، بالِ نظر بسته‌ست / قفس تنگ است و در بسته‌ست» (همان: ۱۴۱).

نباید از یاد برد که شاعر در میان آن همه سیاهی و سوز سرما هم، به‌طور کامل ناامید نمی‌شود و امیدوارانه آزادی را ارج می‌نهد؛ در واقع، می‌توان گفت اخوان ثالث، در شرایط بحرانی و پر از خفقان ده‌های سی و چهل، خواستار آن است که عزت آزادی پایدار بماند؛ هرچند این آزادی همراه با گرسنگی و زخم خوردگی باشد:

دویم آسیمه سر بر برف، چون باد	درین سرما، گرسنه، زخم‌خورده
و لیکن عزت آزادی را	درین سرما، گرسنه، زخم‌خورده
.....	نگهبانیم، آزادیم، آزاد

(همان، ۶۹)

محمد ماغوظ نیز همانند سایر شاعران متعهد، خفقان سیاسی را برتافته و در اشعارش از آزادی سخن گفته است. «ماغوظ بسیار رندانه از فقدان آزادی در جامعه‌اش سخن می‌گوید. به اعتقاد ماغوظ تنها با سلاح کلمه می‌توان با دشمنان آزادی مبارزه کرد و به همین دلیل است که او در تمام نوشته‌هایش از آزادی می‌گوید. او بر آن است که تنها آرزوی هر فرد جامعه، رؤیای آزادی از دست رفته است که حتی از این رؤیا هم محروم است» (قادری و زینی، ۱۳۸۸: ۱۲۹).

ماغوظ شاید بیش از شاعری دیگر قدر آزادی را دانسته است؛ زیرا همواره به دور از وطن به سر برده و از خفقان در کشور و امت خود در رنج بوده است. او در شعر زیر بیان

می‌دارد که برای دست یافتن به آزادی، بسانِ سگی وفادار و جویا، در تکاپوست تا به مراد خود برسد:

«و أنا أهرعُ لللتقاطِها كالكلبِ / مادامت كلمه الحریه فی لغتی / علی هیئهِ کُرسیِ صغیرِ للإعدام» (ماغوط، ۲۰۰۶: ۱۹۲).

برگردان: من برای گرفتن [آزادی] چون سگ دوندگی می‌کنم / تا زمانی که واژه آزادی در زبان من / به شکل صندلی کوچکی برای اعدام باشد.

شاعر در سروده زیر هم به گونه‌ای دیگر خواستار نعمت آزادی است؛ او بر آن است اگر آزادی هم چون برف می‌بود، برای آن که از آن بی‌نصیب نشود، در فضای باز می‌خوابید:

«آه أمأه... لو كانت الحریه تُلجأ لنمت فی العراء» (ماغوط، ۱۹۹۸: ۲۰۶).

برگردان: آه ای مادرم! اگر آزادی همانند برف بود، بدون گمان در فضای باز می‌خوابیدم. در شعری دیگر هم از خفقان و هراس در جامعه خود پرده برمی‌دارد و این گونه از «دشنة بیداد» یاد می‌کند که همواره در صدد خاموش کردن چراغ آزادی است:

«و لکننی عندما فکرتُ بالحریه / کانت الحرابُ... / تطوق عُنقی کَهاله المصباح» (همان: ۱۹۷).

برگردان: اما آن گاه که من به آزادی می‌اندیشیدم / دشنة بود... / که مانند هاله چراغ گردنم را فشار می‌داد.

شاعر گاه نظاره‌گر از میان رفتن، خودکشی و یا سرکوب و شکنجه آزادی خواهان است؛ ستم و بیداد در اوج است و اگر ابری لاغر هم بخواهد بر فراز این زندان مهیب انسان‌کش قطره‌ای بباراند، باز آن کوچک‌ترین کورسوی امید و دل‌خوشی هم بسته می‌شود و آن قطره بی‌رمق، بر صورت یا زبانی بیرون آمده، فرود نمی‌آید:

«لأن الغيوم المترهله / محاصرة بين الجبال / كثرت حوادث التعذيب بالعطش / و الانتحار بالمسدسات / و القفز من النوافذ / بينما السحب النحيلة تعمل كالأفنان / فوق السجون و أماكن التعذيب و الإغماء / دون أن تسقط منها قطرة واحدة / علی وجه أو يد أو لسان ممدود» (ماغوط، ۲۰۰۶: ۱۵۰).

برگردان: «از آنجا که ابرهای تنومند / در میان کوه‌ها محاصره شده‌اند، / بالا گرفته است حوادث شکنجه از راه تشنگی / خودکشی با هفت تیر / و پریدن از پنجره‌ها. / ابرهای لاغر هم / بالای زندان‌ها و محل شکنجه و از هوش رفتن‌ها / مثل کلفت کار می‌کنند / اما یک

قطره آب هم/ روی صورت یا دست یا زبانی بیرون آمده/ فرو نمی‌ریزند» (ماغوط، ۱۳۹۳: ۱۱۷).

او در شعر زیر هم جامعه‌ای را به نمایش می‌گذارد که در آن خفقان و ترس همه‌جا را فراگرفته است؛ گویی اضطراب برای مردمانش به ارث رسیده و آزادی واژه‌ای ناآشنا برای آنان است:

«أضحكُ فِي الظَّلامِ / أبكى فِي الظَّلامِ / أكتبُ فِي الظَّلامِ / حتَّى لم أعد أُميزُ قَلَمِي مِن أصابعي / كلِّما قُرِعَ بابٌ أو تحرَّكت ستارهٌ / سترتُ أوراقِي بیدی كَبغِي ساعةَ المُداهمَةِ / مَن أورثنی هذا الهَلَع؟» (ماغوط، ۱۹۹۸: ۱۹۹).

برگردان: در تاریکی می‌خندم/ در تاریکی می‌گیرم/ در تاریکی می‌نویسم/ تا جایی که قلمم را از انگشتانم بازنشاسم/ هر زمانی که بر در می‌زنند و یا پرده‌ای به حرکت درمی‌آید/ برگه‌هایم را با دست‌های خود می‌پوشانم؛ چونان فاحشه‌ای در زمان حمله نیروهای پلیس؛ [به‌راستی] چه کسی این اضطراب را برایم به ارث گذاشت؟!]

ماغوط همواره از دیکتاتوری، خفقان، تشدید مراقبت‌ها و فقدان آزادی سخن گفته است؛ هم‌چنان‌که در این شعر هم سروده است:

«أدخلُ إلى المرحاضِ و أوراقُ الثبوتیه بیدی / أخرج من المقهى و أنا أتلفتُ يمينه و يسره / حتی البرعمُ الصغیرُ / يتلفتُ يمينه و يسره قبل أن يتفتح» (همان: ۲۹۳).

برگردان: به مستراح که می‌روم بایستی کارت شناسایی خود را همراه داشته باشم،/ از قهوه‌خانه که بیرون می‌آیم، پیرامونم را نگاه می‌کنم؛/ حتی غنچه‌ای کوچک،/ قبل از آن‌که بشکفتد، باید راست و چپ خود را خوب بنگرد.

۲-۳- انتقاد از بی‌تدبیری و بی‌کفایتی حاکمان

تعهد اجتماعی شاعران و نویسندگان به‌عنوان قشر آگاه و روشنفکر جامعه، حکم می‌کند که رویدادهای سیاسی را پی بگیرند و بینش و کردار حاکمان را رصد کنند. آنان زبان حال و گویای مردمی هستند که تحت ستم و بیداد حاکمان بی‌تدبیر و بی‌کفایت قرار گرفته‌اند و جز رنجبری و روزمرگی چیزی عایدشان نمی‌شود. حاکمان و فرماندهانی که سرسپرده استعمارگرانند و تنها در پی تحقق اهداف آنان و نیز پر کردن جیب و سفره خود و خاندانشان هستند. مسئولانی که بیت‌المال و ثروت و اندوخته‌های ملت خویش را در دست دارند و نسبت به شرایط طبقه رنجبر جامعه بی‌تفاوت هستند.

مهدی اخوان ثالث، از بیداد رژیم پهلوی و فشار بر آزادی‌خواهان انتقاد می‌کند و فاصله طبقاتی ناشی از بی‌ارادگی و فساد مسئولین را برنمی‌تابد. محمد الماغوط نیز، افزون بر نمایاندن بی‌عرضگی و ناکارآمدی حکومت‌های دست‌نشانده، از سازش سران عرب در برابر اسرائیل سخن گفته و زبونی و بی‌غیرتی آنان را در شعر خویش منعکس کرده است. اخوان، از مبارزان راه آزادی بود و پس از کودتای ۲۸ مرداد، مدتی به زندان افتاد. او جور و ستم رژیم پهلوی را برنمی‌تابید و در اشعارش از بی‌تدبیری مسئولان وقت با زبانی نمادین انتقاد کرده است. او در شعر زیر، حال و روز بی‌نویان زندانی را ترسیم می‌کند که حتی نام خویش را هم از یاد برده‌اند. شاعر در بند، برای آنان که بی‌گناه زندانی شده‌اند، کاری از دستش برنمی‌آید؛ مگر این‌که بدین‌گونه زبان گویای آنان باشد و هرج و مرج جامعه و بی‌تدبیری مسئولان را فراروی همگان بگذارد که به جای مفسدان، گروهی بی‌گناه و رنجبر را محبوس کرده‌اند:

«آه باور کن فلانی جان/ من درین زندان بی فریاد/ می‌شناسم بی‌نویانی که خود را نیز شناسند/ می‌شناسم تیره‌بختانی که حتی اسم خود را نیز/ برده‌اند از یاد/ در کنار شاتقی، با من/ گرگلی خان ساکت و غمگین قدم می‌زد/ من دلم می‌سوخت، اما حیف/ کاری از دستم بر نمی‌آید» (اخوان ثالث، ۱۳۶۹: ۱۸۲).

شاعر در سروده «قصه شهر سنگستان»، از مردم ناآگاه قطع امید کرده و کشور را به دست ناهلان و بی‌کفایتان مزدور می‌بیند؛ دیاری که دزدان دریایی به آن یورش برده‌اند و چونان گرگ به گله آن زده‌اند و همه‌چیز را دریده‌اند، خورده‌اند و برده‌اند:

«یکی آواره مرد است این پریشانگرد/ همان شه‌زاده از شهر خود رانده/ نهاده سر به صحراها.../»

همان شه‌زاده بیچاره است او که شبی دزدان دریایی/ به شهرش حمله آوردند.../ غریبم، قصه‌ام چون غصه‌ام بسیار/ سخن پوشیده بشنو، اسب من مُرده‌ست و اصلم پیر و پژمرده‌ست/ غم دل با تو گویم غار.../ من آن کالام را دریا فرو برده/ گله‌ام را گرگ‌ها خورده/ من آن آواره این دشت بی‌فرسنگ/ من آن شهر اسیرم، ساکنانش سنگ» (اخوان ثالث، ۱۳۶۰: ۱۹-۲۳).

شاعر در سروده «کاوه یا اسکندر؟»، فضای جامعه را پر از خفقان، پلیدی و نومیدی می‌بیند و از همه دل‌آزرده است؛ از مردم، از مبارزان و به‌ویژه از بیداد رژیم پهلوی که «دارها را

برچیده و خون‌ها را شسته است» و در اثر فساد و بی‌کفایتی آن ظالمان، «خانه‌ها خالی و خوان‌ها بی آب و نان» مانده است:

آب‌ها از آسیا افتاده‌اند دارها برچیده، خون‌ها شسته‌اند

جای رنج و خشم و عصیان بوته‌ها پشکبنهای پلیدی رسته‌اند

خانه خالی بود و خوان بی آب و نان و آنچه بود، آتش دهن‌سوزی نبود

این شب‌است، آری، شبی بس هولناک لیک پشت تپه‌هم روزی نبود

باز ما ماندیم و شهر بی‌تپش و آنچه گفتار است و گرگ و روبه است

گاه می‌گویم فغانی برکشم باز می‌بینم صدایم کوتاه است

هر که آمد بار خود را بست و رفت ما همان بدبخت و خوار و بی‌نصیب

زان چه حاصل، جز دروغ و جز دروغ؟ زین چه حاصل، جز فریب و جز فریب؟

(اخوان ثالث، ۱۳۷۰: ۲۶-۲۲)

اخوان در سروده «مرد و مرکب» هم به انقلاب سفید و اصلاحات ظاهری رژیم ستم‌شاهی اشاره می‌کند که حتی روستاییان آن را باور نداشتند و روشن بود جز هیاهویی چند روزه، در آن برای رعیت ستم‌دیده، امید‌گشایش و بهبودی نمی‌شد تصور کرد:

«گفت راوی: روستا در خواب بود، اما/ روستایی با زنش بیدار: / تو چه می‌دانی؟ زن! این بازی‌ست. / آن سگ زرد این شغال، آخر/ تو مگر نشنیده‌ای هر گرد، گردو نیست؟!» (اخوان ثالث، ۱۳۶۰: ۳۵).

ماغوط هم تأکید می‌کند که حاصل زحمات مردم فقیر، نصیب حاکمان و طبقه اشراف می‌شود. تقابلی که همواره در جامعه او وجود دارد؛ رنج و عذاب از آن توده رنجبر باشد و ناز و نعمت به طبقه حاکم بی‌کفایت تعلق یابد:

«أنا م على الشوك و ينامون على الحرير/ هم يسافرون و نحن ننتظر/ هم يملكون المشانق/
و نحن نملك الأعناق/ هم يملكون اللآلئ/ و نحن نملك النمش و التواليل/ ... نزرع فى
الهجير و يأكلون فى الظل» (ماغوط، ۱۹۹۸: ۱۸۳).

برگردان: من روی خارها می‌خوابم و آنها روی حریر. / آنها در سفرند و ما منتظر. / آنها
به‌منزلهٔ چوبهٔ دار هستند/ و ما صاحب گردن‌ها. / آنها صاحب مروارید هستند/ و ما کک و
مک و زگیل داریم؛/ ما در گرما می‌کاریم و آنها در سایه می‌خورند.

شاعر در سروده‌ای دیگر، تشریح می‌کند که در اثر بی‌تدبیری و زبونی حاکمان نالایق،
وطنش اشغال شده و اقتصاد کشورش فروپاشیده است؛ و از همه مهمتر، پرچم اسرائیل در
سرزمین‌های عربی و قدس، برافراشته شده است:

«إن أرضنا محتلة/ و المقاومة مُسَرَّده/ و اقتصادنا مُنهار/ و قُضيتنا بيد الغرب/ و سلاحنا بيد
الشرق/ و العلم الاسرائيلي يُرْفَرِف عَلَنا» (ماغوط، ۲۰۰۶: ۲۲).

برگردان: سرزمین ما اشغال شده/ مقاومت از هم پاشیده/ اقتصادمان فروپاشیده/ و قضیه ما
در دست غرب و سلاح ما در دست شرق است/ و پرچم اسرائیل، آشکارا برافراشته است.
ماغوط در سرودهٔ زیر، با بیانی طنزگونه، بیان می‌دارد که ارزش‌های جامعه از همه لحاظ
کم‌رنگ شده است؛ دزدی، رشوه، تقلب، خیانت، دروغ و... نمونه‌ای است از خروار که در
این جامعه رخ می‌نماید و البته چنین جامعه‌ای حاصل بی‌کفایتی مسئولین و حاکمانی است
که جز به خود، هرگز به رفاه و معیشت مردمانشان توجهی نمی‌کنند:

«يا إلهی..! أعطنى فرصة/ لأسرق/ لأرتشى/ لأخطئ/ لأغش/ لأخون صديقاً عابراً مع عاهرتة
العابرة/ لأكذب كذباً بيضاء لا تعاقب عليها الأديان/ ... إن شعبى لا يستحق كل هذه الرفاهية
المفرطة» (همان: ۱۸۹).

برگردان: خدایا/ به من فرصتی بده/ تا دزدی کنم/ رشوه بگیرم/ اشتباه کنم/ تقلب کنم/ تا به
دوستی گذرا با بدکاره همراهش خیانت کنم/ تا دروغی مصلحتی بگویم که ادیان برایش
مجازات تعیین نکرده‌اند/ ... چرا که ملت‌م شایستهٔ این همه رفاه مفرط نیست» (ماغوط،
۱۳۹۳: ۱۷۶).

شاعر سخنان حاکمی را بیان می‌دارد که برای مردم سخنانی می‌کند و همه‌چیز را عالی
قلمداد کرده و خدمات نداشتهٔ خود را برمی‌شمارد؛ حضار هم به ریشخند فریاد «وا
معتصما» و «وا اسلاما» سر می‌دهند و او را به سخره می‌گیرند:

«لقد ثبتنا الاسعارَ / و قضینا علی البطالة و محونا الامیة / و وقرنا لكل إنسان الخبز و الكساء و المأوی و الكرامة فی فترة قیاسیة. / ... المُستمعون: إذا و مُعتصماه، و دیمقراطیة، / و فلسطیناه، و عراقه، و جنوباه، و إسلاماه» (ماغوط، ۲۰۰۷: ۳۰۵-۳۰۳).

برگردان: قیمت‌ها را تثبیت نمودیم / بیکاری و بی‌سوادی را از میان بردیم / و با رکورد زمانی خاص برای همه انسان‌ها، نان، لباس، سرپناه و کرامت مهیا کردیم. / شنوندگان: بنابراین، وای بر معتصم، وای بر دموکراسی، / وای بر فلسطین، وای بر عراق، وای بر جنوب، وای بر اسلام... .

ماغوط در سروده «در میدان تیر» هم با پشت سر هم آوردن واژگانی تیره و یأس‌آلود، فضای جامعه مملو از ناهنجاری و تاریکی را به تصویر می‌کشد؛ جامعه‌ای که حاکمانش صدای هیچ منتقدی را برنمی‌تابند و آنان را تبعید می‌کنند؛ فقر، تنگ‌دستی، دزدی، کینه، اشرافیت، سانسور و... در جای‌جای این جامعه از مسمومیت و هرج و مرج آن خبر می‌دهند؛ از سوی دیگر، ستمگری، تجاوز و بمب‌گذاری رژیم اسرائیل و ایادی پلید آن هم بر مشکلات داخلی افزوده است. در واقع، در این محیط که شاعر از آن سخن می‌راند، استثمار داخلی در اثر بی‌تدبیری حکام و نیز استعمار و فعالیت‌های رژیم صهیونیستی، آرامش را از همه مردم به‌ویژه اندیشمندان و آزادی‌خواهان، گرفته است:

«أكره الغربة، الألم، الجوع، العطش، اللصوص، الحقد، الفقر، التسمم، اللصوصية / الإقطاع / الأرسقراطية / الشرطة / الرقابة / الجواسيس / إسرائيل / السيارات المفخخة...» (ماغوط، ۲۰۰۶: ۵۲).

برگردان: «متنفرم از غربت / از درد / گرسنگی / تشنگی / دزدها / کینه / فقر / مسمومیت / راهزنی / فتودالیسم / اشرافیت / پلیس / سانسور / جاسوس‌ها / اسرائیل / خودرهای بمب‌گذاری شده و...» (ماغوط، ۱۳۹۳: ۷۰ و ۷۱).

۳-۳- انتقاد از غفلت‌زدگی و بی‌دردی مردم

آگاهی، سهمیم بودن و مسئولیت‌پذیری مردم در رویدادهای اجتماعی و سیاسی، همواره دغدغه شاعران متعهد ادب‌پایداری بوده است؛ از سوی دیگر، هرچه مردم نسبت به مسائل و امور بی‌تفاوت و یا ناآگاه باشند، سرایندگان از این غفلت‌زدگی رنج می‌برند و آن را در اشعار خویش نمایان می‌سازند. آزادی‌خواهان، مبارزان و شاعران جبهه مقاومت، با پشتیبانی

مردمی که بیش از اجتماعی و سیاسی دارند، روحیه می‌گیرند و از راه خود دلزده نمی‌شوند. در واقع، یکی از دلایل انزوای روشنفکران و شاعران، همین بی‌تفاوتی و خواب‌زدگی مردمی است که نه تنها در قبال جامعه نقش مفیدی ایفا نمی‌کنند، بلکه سبب می‌شوند یأس و ناامیدی در جامعه و در میان قشر مبارز پررنگ‌تر شود.

مهدی اخوان ثالث پس از کودتای ۲۸ مرداد، به یکباره نوامیدی و یأس جایگزین اشعار امیدبخشش می‌گردد؛ دلیل آن هم واضح است، پس از کودتا، فضا برای آزادی‌خواهان و روشنفکران بسیار سخت می‌شود و حکومت ستم‌شاهی جواب هر انتقادی را با تفنگ و زندان می‌داد. آن‌چنان جوّ کشور امنیتی شده بود که حتی آزادی‌خواهان نیز سکوت پیشه کرده بودند؛ چه برسد به مردم عادی که دیگر جواب سلام هم را نمی‌دادند. اخوان در این شرایط است که در سروده «زمستان»، بانگ برمی‌آورد که فضای جامعه آن‌چنان بسته و خفقان همه‌جا را فراگرفته است که دیگر نمی‌توان از کسی امید یاری داشت. همه سر در گریبان خود برده‌اند و کسی سر بر نمی‌دارد تا حداقل مایه دل‌خوشی دیگری گردد:

«سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت / سرها در گریبان است. / کسی سر بر نیارد کرد پاسخ گفتن و دیدار یاران را / نگره جز پیش پا را دید، نتواند / که ره تاریک و لغزان است. / و گر دست محبت سوی کس یازی / به اکراه آورد دست از بغل بیرون / که سرما سخت سوزان است. / نفس، کز گرمگاه سینه می‌آید برون، ابری شود تاریک / چو دیوار ایستد در پیش چشمانت / نفس کاین است، پس دیگر چه داری چشم؟ / ز چشم دوستان دور یا نزدیک؟» (اخوان ثالث، ۱۳۳۵: ۹۷).

اخوان ثالث بارها از تزویر، دروغ و خیانت عده‌ای از «نامردمان پلیدآستین» سخن گفته است. شاعر مبارز، خود را تنها می‌بیند و بر آن است که باغ‌ها دیگر پیر و پژمرده شده‌اند و مردم چنان بی‌تفاوت شده‌اند که در راه مبارزه و آزادی‌خواهی، نمی‌توان رهگذری را پیدا کرد:

«نمانده‌ست جز من کسی بر زمین / دگر ناکسانند و نامردمان / بلند آستان و پلید آستین / ... همه باغ‌ها پیر و پژمرده‌اند / همه راه‌ها مانده بی‌رهگذر...» (همان: ۱۰۲).

شاعر آن‌چنان از نامردمی‌ها مأیوس شده است که هر لبخند و هر سوگند را نیرنگ و دروغ می‌پندارد:

«دروغین بود هم لبخند و هم سوگند / دروغین است هر سوگند و هر لبخند» (همان: ۱۴۱).

مردمان همیشه خرسند این شهر، به زبونی خویش عادت کرده‌اند و در زنجیر بودن، آنان را دلتنگ نمی‌سازد؛ پس دیگر دمیدن امید برای چنین وطنی و این‌سان مردمانی، آب در هاون کوبیدن است:

«حیف از تو ای مهتاب شهریور، که ناچار/ باید بر این ویرانه محزون بتابی / ... یک شهر گورستان صفت، پژمرده، خاموش.../ اینجا چرا می‌تابی؟ ای مهتاب برگرد/ این کهنه‌گورستان غمگین دیدنی نیست/ جنبیدن خلقی که خشنودند و خرسند/ در دام یک زنجیر زرین دیدنی نیست/ می‌خندی، اما گریه دارد حال این شهر» (همان: ۵۹-۵۷).

محمد الماغوط در شعر «حذاء العیس»، بی‌تفاوتی مردم نسبت به عظمت و تاریخ کشورشان را به باد انتقاد می‌گیرد. او شخصی را با خود به موزه می‌برد و با اشتیاق، مجد و عظمت گذشته و افتخارات پیشین وطنش را برای او برمی‌شمرد؛ اما آن شخص که این سخنان برایش معنای خاصی ندارد، حوصله‌اش سر می‌رود و تنها خمیازه می‌کشد:

«أعودُ بكَ إلى التاريخِ المجیدِ و الماضی التلید و السیوف و الرماح / و المعلقات... تتنَّابُ / إلى المتاحفِ الخالدهِ فی بصری و جرش و سبا و بعلبک و قلعه / کلب و صلاح‌الدین... تتنَّابُ» (ماغوط، ۲۰۰۷: ۳۷۱).

برگردان: من، تو را به تاریخ باشکوه، گذشته‌ای پرافتخار و به عصر شمشیرها و نیزه‌ها برمی‌گردانم/ و به دوره معلقات برمی‌گردانم و تو خمیازه می‌کشی/ تو را به موزه‌های جاودانه بصری، جرش، سبا، بعلبک، قلعه کلب و صلاح‌الدین [می‌کشانم]... و تو خمیازه می‌کشی!

۳-۴- انتقاد از سستی مبارزان و دعوت آنان به ایستادگی

یکی دیگر از بن‌مایه‌هایی که شاعران همواره نسبت به آن انتقاد داشته‌اند، سستی و رخوت در رفتار مبارزان و آزادی‌خواهان است؛ بنابراین ضمن سرزنش این واهمه‌ناشی از خفقان، می‌کوشند مبارزان را به مبارزه و ایستادگی در برابر ظلم و بیداد فراخوانند. این دعوت ممکن است ترغیب مردم و مبارزان به سکوت نکردن باشد؛ به‌گونه‌ای که فریاد اعتراض آزادی‌خواهان هرگز خاموش نشود؛ یا دعوت مبارزان به قیام مسلحانه و قد علم کردن و سینه برافراشتن در برابر نابرابری‌ها و جورِ ستم‌پیشگاهان.

بی انقلاب مشکل ما حل نمی‌شود وین وحی بی مجاهده منزل نمی‌شود

از دزدی است و راه حرام آنچه هست و نیست پول حلال کاخ مجلل نمی‌شود
خود تن مده به ظلم که بی انقیاد و میل زالو به خون هیچ‌کس انگل نمی‌شود
خود فکر کار باش که قولی مدلل است توفیق بی جهاد، مدلل نمی‌شود
(اخوان ثالث، ۱۳۸۴: ۴۲)

مهدی اخوان ثالث بی‌گمان زبان حال مردم آزاده است و ظلم‌ستیزی یکی از مؤلفه‌های اصلی شعر اوست. او مهر به لب زدن را نمی‌پسندد و مبارزان راستین را به ایستادگی، ظلم‌ستیزی و مبارزه با بیدادگران فرامی‌خواند. او مردم را بر حذر می‌دارد که تن به ظلم ندهند و در راه آزادی خویش بکوشند؛ زیرا اگر به خواری تن دهند، زالوی بیداد بر تن

آنان می‌نشیند و روز به روز فربه‌تر می‌شود:

شاعر در سروده‌ای دیگر، از ظرفیت و توانایی شاعران متعهد و نیز توده مردم سخن

قفل ستم را یقین یگانه کلیدست پتک تو و داس و خامه من و دهقان
من قلم خویش برگرفتم و اکنون منتظر چکش ست و داس تو میدان
دست به دشمن بزن، نه پای به دنیا مشت به دندان بزن نه مشت به سندان
آب تو داری، بریز، اینک آتش مشت تو داری، بکوب، آنک دندان

(همان: ۱۲۳)

می‌گوید و آنان را ترغیب می‌کند تا هر یک به‌گونه‌ای که در توان اوست، پا به میدان بگذارند و در سرنوشت خویش سهم باشند. شاعر با قلم، کارگر با پتک و دهقان با داس؛ آنچه مهم است، این‌که همگی روی به میدان ایستادگی و مبارزه آورند و تسلیم ظلم نشوند:

قفل ستم را به پتک بشکن، بشکن حق خود از چنگ خصم بستان، بستان

(همان: ۱۲۵)

اخوان در سروده زیر هم آزادی‌خواهان را به مبارزه و پیکار دعوت می‌کند:

شاعر تأکید می‌کند که باید حق را گرفت و در انتظار ماندن قیامت، مشکلی را حل نخواهد کرد، بلکه اگر مردم خود به پا خیزند، هزار قیامت به پا خواهد شد:

زنهار خواب غفلت و بیچارگی بس است هنگام کوشش است اگر چشم وا کنی
تا کی به انتظار قیامت توان نشست برخیز تا هزار قیامت به پا کنی
(اخوان ثالث، ۱۳۳۵: ۲۵)

اخوان همواره می‌کوشد مردم غفلت‌زده و منفعل را از این بی‌تحرکی‌های رهایی‌بخش و آنان

گفتم به روح خفته آن مرد بی‌خبر تا کی تو خفته‌ای؟ بنگر آفتاب زد
برخیز و مرد باش، ولیکن حذر، حذر زنهار بی‌گدار نباید به آب زد

هم‌درد من! عزیز من! ای مرد بینوا آخرتونیزنده‌ای، این خواب‌جهل چیست
مرد نبر باش که در این کهن‌سرا کاری محال در بر مرد نیست
(همان‌جا)

را به مبارزه و قیام فراخواند؛ پس خطاب به آنان می‌گوید:

اخوان در سروده‌ای که آن را در سال ۱۳۶۰ خ. در روزنامه «کیهان» چاپ کرده است، ضمن این‌که یاد شهیدان دفاع مقدس را گرامی می‌دارد، بر آن است که نام این شهدا تا قیامت زنده خواهد ماند. او در این شعر، رزمندگان را به مبارزه دعوت می‌کند و امید دارد که تمام سرزمین‌های این مرز و بوم که در اشغال رژیم بعث عراق است، با همت و دلیری این غیورمردان آزاد می‌شود و اگر فرزندان رشید این ملت بخواهند، بی‌گمان بر دیو

گرچه می‌بافند بهر شیرها زنجیرها بگسلند آخر همه زنجیرها را شیرها
این دلیرانِ نکو با بد چه جنگی می‌کنند همچو جنگِ شیرها با تیر و با شمشیرها
تیرهاشان باد یا رب، کاری و دشمن‌فکن سینه‌هاشان ایمن از آسیبِ تیغ و تیرها
چهره‌هاشان پیش‌ازشهادت دیده‌ام، هم بعد از آن بود خشم‌آلود و آنکه راحت آن تصویرها

این شهیدان نامشان تا جاودان پاینده است زیرها بس گر زیر گردد، زیرها زیرها
نامشان چون تاج فخری بر سر این کشور است خامه زرین نویسد این به خط میرها
خیره سازد چشم گردون را فروغ فخرشان می‌گذارد بر زمین زنده هم تأثیرها

ای دلیرانِ وطن، با «زنده باد ایران» به پیش!
 ... عتَرَکِ صَدّامِ را با دار و دسته بُزدلش
 شورِ ایماُنْتانِ فزونتر باد و زور از شیرها
 روستا و شهر و باغ و خانه ویران می‌کند
 بر فرازِ دارِ رقصانیم، با زنجیرها
 روبه‌ان، وانگه گریزند از نبرد شیرها
 ..خاکِ خود را پس بگیرد، ای دلیرانِ وطن
 از جهانخوارانِ غرب و شرق و این اکبیرها
 این دغلِ دونانِ دشمن را برانید از وطن
 با قوی‌تر رزم‌ها و برترین تدبیرها
 ملکِ خوزستان و دیگر جای‌ها گرشد خراب
 بازآبادان شود، با بهتری تعمیرها
 ای جوانان، فتحِ فرجامین بود آنِ شما
 می‌خورم سوگند بر پیغمبران و پیرها
 این شهیدان، زخمیان را ببند آیا آسمان؟
 کر شود گوشِ زمین از صیحهٔ آژیرها
 غمِ مخور «امید» بی‌شک بگسلد آخر ز هم
 گرچه می‌بافند بهر شیرها زنجیرها
 (نک: حسینی، ۱۳۸۷: ۱۴)

اهریمن‌خوی متجاوز پیروز خواهند شد:

محمّد الماغوط بسانِ شاعری متعهد و مبارز جلوه می‌کند و در اشعارش نخست به پایداری
 و مقاومت خود اشاره می‌کند:

«أنا رجلٌ طویلُ القامه / و فی خُطواتی المُفعمَه بالبؤسِ و الشاعریّه» (ماغوط، ۱۹۹۸: ۲۷).
 برگردان: و همانا من مردی بلند بالا هستم / و در گام‌های من سختی، دلیری و شاعری
 آشکار است.

او خود را مرد میدان می‌داند و از خداوند مدد می‌جوید تا بتواند بر ظلم و تاریکی چیره
 شود:

«أنا ارید القتال / و اکره الهزیمه فی ای مجال / الله / ساعدنی علی الفوز» (ماغوط، ۲۰۰۶: ۲۷).
 برگردان: «... من مایل به نبردم / و از شکست در هر میدانی متنفرم / خدایا / کمکم کن که
 پیروز شوم» (ماغوط، ۱۳۹۳: ۱۴۲).

در سروده زیر نیز برای مبارزه اظهار دلتنگی می‌کند؛ برای به خیابان رفتن، خطر را به جان خریدن و علیه بیدادگران تظاهرات کردن:

«اشتقت... لتظاهرة ضد مستعمر، محتل / و خراطیم المیاه / و الهراوات و صفارات الإنذار و أعقاب البنادق / إلى التبرع بالماء و الدم / أو ضد باشا، آغا، مختار...» (ماغوط: ۲۰۰۶: ۲۵).
برگردان: «دلتنگ شده‌ام... برای تظاهرات ضد استعمار و اشغالگر / برای شلنگ‌های آب پاش / باتون‌ها، آژیر خطر و قنایق تفنگ‌ها / برای آب و خون هدیه کردن / حتی تظاهرات ضد پادشاه، خان‌ها و کدخداهای» (ماغوط، ۱۳۹۳: ۱۳۲).

ماغوط آن‌گاه که می‌بیند در میان مبارزان رخوت دیده می‌شود، برای تحریک و تشویق آنان می‌گوید می‌خواهد به آسمان برود تا تازیانه را در دستان خداوند قرار دهد، شاید او ما را به انقلاب رهنمون سازد:

«كلُّ ما أريده هو الوصول / بأقصى سرعه الى السماء / لأضع السوطَ في قبضه الله / لعلَّه يُحرِّضنا على الثَّوره» (ماغوط، ۱۹۹۸: ۲۰۷).

برگردان: تنها بر آنم که با سرعت به آسمان بروم / تا تازیانه را در دست خدا بگذارم / شاید او ما را به انقلاب تحریک کند.

شاعر در سروده‌ای دیگر، از مردم فرودست و در عین حال منتقم که در رنج و سختی به سر می‌برند، می‌خواهد نهضت مقاومت را از یاد نبرند و برای آرمان‌های جنبش خود، مبارزه کنند:

«أطيلي من مُقاومتك / ابتها الأمعاء الخاويه / و الشفاء العطشي / و العيونُ الدامعه / و السواعدُ النَّحيله» (ماغوط، ۲۰۰۶: ۲۳).

برگردان: مقاومتان را ادامه دهید / ای معده‌های خالی / و لب‌های تشنه / و چشمان اشکبار / و بازوان لاغر.

۳-۵- انتقاد از جنگ‌طلبی و صلح‌گریزی

فراخواندن مردم به صلح و آرامش و پرهیز از جنگ، کینه و دشمنی، از جمله مفاهیم بنیادی در سروده‌های شاعران اجتماعی و متعهد است. این دو شاعر ایرانی و عرب،

به‌عنوان قشر روشنفکر و تأثیرگذار جامعه خود، منادی صلح‌طلبی و بیزاری جستن از جنگ و کشتار هستند. آنان از مصایب جنگ می‌گویند؛ از بی‌خانمانی، گرسنگی و بیماری توده رنجبر جامعه که قربانیان راستین کینه‌جویی اربابان قدرت هستند. صلح و دوستی، نعمتی است که بایستی همگان قدر آن را بدانند و در پاسداشت آن بکوشند؛ و این مهم، در سروده‌های شاعران یادشده، همواره تکرار شده است.

اخوان ثالث در سروده زیر، ضمن بیزاری از ددمنشی صدام که خود گماشته و دست‌نشانده استعماگران بود، به مصایب ناشی از جنگی که بر ملت صلح‌طلب و صفاجوی ما تحمیل شد، اشاره می‌کند. کشتار مردم بی‌سلاح، ویرانی شهرها و روستا، آوارگی مردم خوزستان و... از جمله نتایج یورش رژیم بعث عراق در حق مردم ایران بود:

جنگ صدام چنگیزخو بود در تجاوز به قومی صفاجو
 نوکر روس‌ها و آمریکا بود این دون بدخواه ددخو...
 با سلاحی که دادندش آن دو ناگهان حمله‌ور شد بنیرو
 از زمین و هوا و ز دریا تاخت چون خیل شیطان و جادو
 با سلاحش بسی کشت، یا کند از خلایق سر و دست و بازو...
 ده بکوبد، کند شهر ویران مسجد و مدرسه، برزن و کو
 مردم بی‌سلاح و سپه را در ده و شهر بی برج و بارو
 یا بسوزد، گُشد یا بگیرد یا که آواره سازد به هر سو

(اخوان ثالث، ۱۳۸۷: ۴۷۹)

برخی شعر «رزمندگان به پیش» اخوان را مصداقی برای جنگ‌طلبی او قلمداد کرده‌اند؛ طه حجازی در این‌باره نوشته است:

شاید بگویند اخوان در این شعر «جنگ‌طلب» است؛ نه. گفتم او شاعر «زندگی» است و اگر امروز مثل یک فرمانده نظامی فرمان حمله و به پیش را صادر می‌کند، نه از آن جهت است که عاشق جنگ است؛ بل به خاطر آن است که او امروز سرزمین و وطن آبا و اجدادی خود را در اشغال قوم وحشی و کافری که از انسانیت بویی نبرده‌اند و حتی «روستا و شهر و باغ و خانه ویران می‌کنند» و خلقی را فقط و فقط به جرم این‌که می‌خواهند شعار «نه شرقی و نه غربی» خود را تحقق بخشند، این‌چنین مورد هجوم و حمله قرار داده‌اند. آری

اخوان نمی‌تواند این همه را ببیند و چشم بر هم بگذارد و مثل شاعران تسلیم آرام و ساکت بنشیند (حجازی، ۱۳۷۰: ۳۵۷).

اخوان ثالث، از صدام و آن دسته از دیکتاتورهایی که از جنگ و خونریزی دست نمی‌کشند و سرشتی اهریمنی دارند، همواره بیزار می‌جوید و این نفرت را در اشعار خود نیز منعکس می‌کند؛ چنان‌که در شعر «کنون بنگر به خوزستان»، برای توصیف صدام از صفاتی چون «خونریز»، «لجباز»، «ددی مزدور غرب و شرق»، «درختی فاسد»، «شوم» و ... سود جسته است:

بر او تازان یکی تازی، به خونریزی و لجبازی
 ددی مزدور غرب و شرق، با صدمه‌مکرو ترفندش
 ز خونریزی خوش و خندان، مسلح تابن دندان
 عراق از او چنان زندان گرفته عالمی گذش
 درختی فاسد و شوم است و بارش بدتر از زقوم
 به همت هم توان هم باید از اعماق بر کندش
 بی‌دین را، نه دد، بل عتترک صدام صدام ددک
 به روی دار رقصانیم، با زنجیر یک چندش
 (اخوان ثالث، ۱۳۹۳: ۶۲)

محمد الماغوط در شعر «عَتَر و عَبَله»، از جنگ و تصرف کشورش به دست استعمارگران می‌گوید که چگونه همه چیز ویران شده است. کشتار، خونریزی، تشییع جنازه، تجاوز به زنان، به یغما رفتن سرمایه‌ها، به بند کشیدن آزادگان، بهره‌کشی از رنجبران، تغییر هویت ملت و ... از دستاوردهای این جنگ است:

«قتل، دماء، ذباب، خراب، مواکب، تهلیل، جنازات، هتافات، لافتات / ... یا الهی! / ماذا فعلوا
 بهذه الأمة؟ / کم شردوا من شبابها / و اهانوا من شیوخها / و اغتصبوا من نسائها / و روعوا من
 اطفالها / و حطوا من کرامتها / و سجنوا من احرارها / استغلوا فقراءها / و ابتزوا اغنیاءها / ...
 لقد صارت الدبابات مطایخ للقادة المترهلین / و المدافع لنشر البسه الجنود و تجفیفها / و
 دوریات الاستطلاع لالتماس شهر رمضان» (ماغوط، ۲۰۰۶: ۴۴۶ و ۴۴۷).

برگردان: «کشتارها، خونریزی‌ها، مگس‌ها، ویرانی‌ها/ دسته‌ها، لا اله الا الله گفتن‌ها، تشییع جنازه‌ها.../ خدایا.../ چه بر سر این ملت آورده‌اند/ جوانانش را آواره کرده‌اند/ پیرانش را خوار و بی‌مقدار/ زنانش را مورد تجاوز قرار داده‌اند/ کودکش را ترس‌آلود/ از حیثیت آدم‌ها کاسته‌اند/ خیراتش را به یغما برده‌اند/ آزادگانش را به بند کشیده‌اند/ فقیرانش را به بهره‌کشی/ ثروتمندانش را به باج‌دهی.../ تانک‌ها برای فرماندهان فربه آشپزخانه شده

است. / توپ‌ها برای آویختن و خشک کردن لباس سربازان/ گشت‌های آگاهی برای یافتن ماه رمضان و...» (ماغوط، ۱۳۹۳: ۲۶۷ و ۲۶۸).

شاعر پیوسته اذعان می‌دارد که «به صلح عادلانه و فراگیر اعتقاد دارم» (همان: ۱۰۳) و با این روحیه شاعرانه است که آرزو می‌کند کاش هرگز دیکتاتور خونریزی چون هیتلر پا به عرصه سیاست نمی‌گذاشت و نقاش باقی می‌ماند (همان: ۳۰۵).

۴ - نتیجه‌گیری

شاعران، زبان حال توده رنجبری هستند که بیداد حاکمان بی‌تدبیر و نالایق را بر سر خود دیده‌اند و مظلومانه نظاره‌گر تفاوت زندگی خویش با کاخ‌نشینی آنان بوده‌اند. حاکمان سرسپرده‌ای که نسبت به اربابان خود زبون هستند و در برابر آزادی‌خواهان و ستم‌دیدگان، جز ددمنشی، رفتاری دیگر از خود بروز نداده‌اند. اخوان ثالث و ماغوط، هیچ‌گاه در مقابل بیدادگران ساکت ننشسته‌اند؛ بلکه پیوسته از این حاکمان در رنج بوده‌اند و در سروده‌های خویش آنان را به باد انتقاد گرفته‌اند؛ هر چند برای این دادخواهی، شکنجه، سرکوب و یا تبعید شده‌اند. آنان فضای بسته جامعه را به روش‌های هنرمندانه و گاه نمادین، فراوری مخاطب گذارده‌اند و از عدم وجود آزادی سخن رانده‌اند. آنان آزادی را ستایش کرده‌اند و ضمن بیان دلوری‌های مبارزان راه آزادی، قدردان از خودگذشتگی آنان بوده‌اند. محمد الماغوط، افزون بر این‌که در مقابل حکام خودفروخته و مستبد ملت‌های خویش ایستاده، سازش سران کشورهای عربی با رژیم اسرائیل را نیز محکوم کرده و آن را خیانت به امت اسلامی دانسته است.

باری، جستار حاضر در نظر داشته است شعر عصر حاضر ایران و سوریه را با درونمایه اعتراضی و انتقادی بررسی کرده و از این راستا میزان و چگونگی رسیدن به هدف یادشده را در سروده‌های آن‌ها به خواننده بنمایاند. آنچه از این رهیافت به‌دست آمد عبارت از آن است که: اخوان ثالث و ماغوط انتقاد از فضای بسته سیاسی و عدم وجود آزادی، انتقاد از حاکمان بی‌تدبیر و نالایق، انتقاد از غفلت‌زدگی و بی‌دردی مردم، انتقاد سستی مبارزان و دعوت آنان به ایستادگی، انتقاد از جنگ‌طلبی و صلح‌گریزی و... را در دستور کار خود قرار

داده و در حقیقت کوشیده‌اند به‌عنوان زبانِ گویای مردم رنجبر و ستم‌دیده، اوضاع و شرایط موجود ملت‌های خود را در سروده‌هایشان به‌خوبی بازتاب دهند.

منابع

کتاب‌ها

- ۱- ثالث، مهدی، (۱۳۷۰)، *آخر شاهنامه*، چاپ دهم، تهران: مروارید.
- ۲- _____، (۱۳۶۰)، *از این اوستا*، چاپ پنجم، تهران: مروارید.
- ۳- _____، (۱۳۹۳)، *تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم*، تهران: مروارید.
- ۴- _____، (۱۳۶۹)، *در حیاط کوچک پاییز، در زندان زندگی می‌گوید: اما باید زیست... دوزخ اما سرد*، تهران: بزرگمهر.
- ۵- _____، (۱۳۳۵)، *زمستان*، تهران: زمان.
- ۶- برونیل، بییر و همکاران، (۱۹۹۶)، *ما الأدب المقارن؟*، ترجمه غسان السید، دمشق: دار علاءالدین.
- ۷- حسینی، سید حسن، (۱۳۸۷)، *گزیده شعر جنگ و دفاع مقدس*، تهران: سوره مهر.
- ۸- الخطیب، حسام، (۱۹۹۹)، *آفاق الادب المقارن، عربياً و عالمياً*، دمشق: دارالفکر.
- ۹- شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۷)، *ادوار شعر فارسی*، تهران: سخن.
- ۱۰- گویارد، فرانسوا، (۱۹۵۶)، *الادب المقارن*، ترجمه محمد غلاب، قاهره: لجنة البیان العربی.
- ۱۱- قبّانی، نزار، (۱۹۸۲)، *والکلمات تعرف الغضب*، دو جلد، بیروت: منشورات نزار قبّانی.
- ۱۲- الماغوط، محمد، (۱۹۹۸)، *الأعمال الشعریه*، دمشق: المدى.
- ۱۳- _____، (۲۰۰۶)، *البدوی الأحمر*، دمشق: المدى.
- ۱۴- _____، (۲۰۰۶)، *بدوی سرخ پوست: مجموعه اشعار محمد الماغوط*، ترجمه موسی بیدج، تهران: نگاه.
- ۱۵- _____، (۲۰۰۷)، *شرق عدن غرب الله*، دمشق: المدى.
- ۱۶- ندا، طه، (۱۳۸۰)، *ادبیات تطبیقی*، ترجمه زهرا خسروی، تهران: فرزانه روز.
- ۱۷- ولک، رنه و آوستین وارن، (۱۳۷۳)، *نظریه ادبیات*، ترجمه ضیاء موحد و پرویز مهاجر، تهران: علمی و فرهنگی.

مقالات و پایان‌نامه‌ها

- ۱- ارجمندی، محمدحسن، (۱۳۹۷)، «طرح یک نظریه: ادبیات پایداری یا ادبیات آزادی؟»، سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی، سال یازدهم، شماره چهارم، زمستان، صص ۳۷۱-۳۸۷.
- ۲- پارسا، سید احمد و مرادی، فرشاد، (۱۳۹۴)، «بررسی سمبولیسم اجتماعی در سروده‌های مهدی اخوان ثالث»، مجله مطالعات و تحقیقات ادبی، شماره هجدهم، صص ۴۱-۶۸.
- ۳- رجبی، فرهاد، (۱۳۹۰)، «دغدغه‌های اجتماعی شعر عبدالوهاب الیاتی و مهدی اخوان ثالث»، زبان و ادبیات عربی، شماره چهارم، بهار و تابستان، صص ۴۷-۷۵.
- ۴- طاهری ماه‌زمینی، نجمه و بصیری، محمدصادق، (۱۳۹۹)، «بررسی گونه‌های شعر پایداری در ادبیات معاصر ایران»، ادبیات پایداری، سال دوازدهم، شماره ۲۲: ۱۴۵-۱۲۳.
- ۵- ظهیری‌نژاد، حسن، (۱۳۹۶)، «بررسی جلوه‌های ادبیات پایداری در شعر نزار قبّانی»، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد، استاد راهنما: عبدالرحیم حقدادی، بیرجند: دانشگاه بیرجند.
- ۶- عباس زیدی، سید سکندر، (۱۳۸۸)، «ادبیات تطبیقی و ویژگی‌های ادبیات معاصر»، نامه پارسی، شماره ۵۰ و ۵۱: ۱۲۹-۱۱۴.
- ۷- قادری، فاطمه، (۱۳۹۰)، «جلوه‌های مقاومت در آثار محمد الماغوط»، ادبیات پایداری، شماره ۳ و ۴: ۴۵۳-۴۲۹.
- ۸- قادری، فاطمه و زینی، مهری، (۱۳۸۸)، «زمینه اجتماعی اشعار شاملو و ماغوط»، ادبیات تطبیقی، سال ۱، شماره ۱: ۱۳۱-۱۰۹.
- ۹- مشفق، آرش و دوستی، زهرا، (۱۳۹۷)، «مضامین پایداری در ادب فارسی و عرب با تکیه بر اشعار قیصر امین‌پور و محمد الماغوط»، پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی، شماره ۲: ۲۴۰-۲۱۹.